

## مالکیت در اسلام

ابوالقاسم گرجی

ملک در لغت دارای چند معنی است که مناسبترین آنها با تعاریفات فقهاء: احتواء و استیلاء بر شیء است.<sup>۱</sup>

فقهاء در تعریف آن تعبیرات گوناگون بکار برده‌اند: «بودن شیء بطوری که بتوان هم از خود آن و هم از عوضش بهره‌مند شد»<sup>۲</sup>، «نسبت میان مالک و مملوک»<sup>۳</sup>، «سلطنت مالک بر مملوک، یا علقهٔ خاصی که منشأ سلطنت مذکور است»<sup>۴</sup>، «اختصاص شیء به شیء»<sup>۵</sup>، «اعتبار احاطهٔ مالک بر مملوک»<sup>۶</sup>، «اعتبار سلطنت مالک بر مملوک»<sup>۷</sup> و نظیر اینها، ولی بر حسب ظاهر منشأ این اختلاف در تعبیر اختلاف ماهوی نیست، مقصود همه یک چیز است و آن همان سلطنت مالک است بر مملوک.

اما این سلطنت مالک بر مملوک به تشکیک دارای مراتبی است که مورد بحث تنها یکی از آن مراتب است:

۱ - سلطنت تام حقیقی، که مصداق آن تنها سلطنت خداوند است بر

۱. به قاموس، لسان العرب واقرب الموارد رجوع شود.

۲. رسائل، اصول عملیه، استصحاب احکام وضعیه.

۳. مکاسب محضی، ص ۱۲۶. منیة الطالب، ج ۱ ص ۳۵.

۴. حاشیهٔ سیدمحمد کاظم طباطبائی یزدی بر مکاسب، آغازبیع.

۵. کفایه یا حاشیهٔ مشکینی، ج ۲، ص ۳۰۷.

۶. مصباح الفقاهه، ج ۲، ص ۴۴. ۷. حاشیهٔ ابروانی بر مکاسب ص ۱۴۵.

موجودات، او علت و قیوم است و دیگر اشیاء معلول و متقوم، همه در حدوث و بقاء به او نیازمندند، به تشبیه معکوس سلطنت خداوند بر موجودات مانند سلطنت نفس است بر صورتی که در آن نقش میندند. این سلطنت به تمام و کمال اصیل است و حقیقی و بکلی از محل بحث ما بیرون است.

۲ - سلطنت انسان بر خود و بر افعال و ذمه اش، چنانکه در کلام خداوند آمده است: «إِنِّي لَأَمْلِكُ الْآ نَفْسِي».<sup>۹</sup> این قسم سلطنت گرچه در اصالت و تحقق مانند قسم اول نیست، لیکن همانند آن، سلطنتی است تکوینی و از محل بحث فعلی ما خارج است. آری از این لحاظ که بر مبنای این سلطنت، انسان میتواند خود را اجیر مطلق دیگری کند، یا فعل خاصی از افعال خود را به اجاره به کسی تملیک نماید، یا چیزی را در ذمه خود به وی بفرشد، از این لحاظ این قسم، موضوع پاره ای از احکام حقوقی قرار میگیرد.

۳ - ملک فلسفی، که از آن به «جده» و «له» نیز تعبیر کنند و آن را از مقولات نه گانه عرضی میشمارند و در تعریف آن گویند: هیئتی است که برای جسم از احاطه جسمی دیگر پدید میآید بطوری که از حرکت محاط، محیط هم به حرکت درمیآید<sup>۱۰</sup> مانند: تلبس، تخته، تقمص و غیره که هیئتی است که از احاطه لباس، انگشتری و پیراهن برای بدن و انگشت پدید میآید. این قسم هم امری است حقیقی و از موضوع بحث ما خارج است.

۴ - ملکیت حقوقی، که عبارت است از اعتبار سلطنت و احاطه کسی (مالک) بر چیزی (مملوک). بدیهی است که این قسم امری است اعتباری که عقلاء آن را بر حسب نیاز جامعه برای اشخاص حقیقی یا شخصیتهای حقوقی اعتبار کرده اند و شارع مقدس هم آن را بموجب ادله بیع، تجارت، عقد، ارث، وصیت و دیگر ادله امضا نموده است، بلکه احياناً در موارد غیر متعارف تأسیس فرموده است، مانند: مالکیت غرق<sup>۱۱</sup> و مهدوم<sup>۱۲</sup> علیهم در مورد ارث، یا مالکیت کشته شده در مورد دیه، و لذا از آنان بموجب ادله ارث به ورثه ایشان منتقل میگردد.

نکته قابل توجه این است که چون این نوع ملکیت، عرض متاصل خارجی نیست لذا به مالک و مملوک حقیقی هم نیازمند نمیشد، بلکه چنانکه خود امری است اعتباری، مالک آن هم میتواند کلی و امر اعتباری باشد، مانند اراضی مفتوح

الفنوه که مالک آن قاطبهٔ مسلمین است، یا حقوق واجبه که مالک آن کلی فقیر است، همینطور در اوقات بر عناوین عامه و وصایا بر جهات و نظیر اینها. همچنین مملوک هم ممکن است امر کلی یا اعتباری باشد مانند بیع نسبه که در مورد آن فروشنده مالک کلی در ذمهٔ خریدار است و یا بیع سلف که در مورد آن خریدار مالک کلی در ذمهٔ فروشنده است. بنابراین در این رابطه چهار نوع ملک ممکن است به وجود آید:

۱ - ملکی که در مورد آن مالک و مملوک هر دو امر حقیقی هستند، مانند مالکیت شخصی خاص نسبت به خانه یا لباس یا کتابی خاص. این نوع مالکیت در نهایت شیوع و تعارف است.

۲ - ملکی که در مورد آن مالک و مملوک هر دو امر اعتباری هستند، مانند مالکیت دولت متاعی را که به سلف خریده است، یا مالکیت فقراء و سادات حقوقی را که در ذمهٔ دیگران است.

۳ - ملکی که در مورد آن مالک شخصی حقیقی و مملوک امر اعتباری است، مانند مالکیت شخصی خاص چیزی را که به سلف خریده است.

۴ - ملکی که در مورد آن مالک شخصیت حقوقی و مملوک امر حقیقی است، مانند مالکیت دولت و یا شرکتی عینی را که خریده اند.

در این که همهٔ این اقسام را شارع مقدس امضاء فرموده است فی الجمله جای خدشه نیست، نهایت این که بعضی از مصادیق برخی از این اقسام، از نظر بعضی از فقهاء، مورد اشکال واقع شده؛ مانند مالکیت دولت، حق این است که همهٔ مواردی که عقلاء آن را پذیرفته اند مادامی که دلیل معتبری بر عدم امضاء آن از طرف شارع وجود نداشته باشد، مشمول اطلاقات و عمومات صحت معامله است و هیچگونه اشکالی در آن وجود ندارد.

### مراتب ملکیت اعتباریه:

ملکیت از لحاظ متعلق، یعنی مملوک، دارای سه مرتبه است: ملک عین، ملک منفعت، و ملک انتفاع.

۱ - ملک عین، مانند: ملکیت خانه، کتاب و غیره، در گذشته تعریف ملک دانسته شد، اکنون باید دید عین یعنی چه؟

عین در لغت دارای معانی بسیاری است، انطباق به محل بحث، معنای ذات

شیء<sup>۱۰</sup> است. در اصطلاح هم برای این لفظ چندین معنی ذکر شده است: یکی، اصطلاح فلسفی، یعنی چیزی که دارای تعین و تشخص خارجی است، و لذا وجود خارجی را وجود عینی یا وجود در اعیان گویند، در مقابل وجود ذهنی؛ بدون شک مقصود از عین در محل کلام این معنی نیست، زیرا در اینجا چنانکه عین شامل جزئی میشود شامل کلی هم میشود، و لذا با این که در مبیع عینیت اعتبار شده و در تعریف بیع «تملیک عین» را اخذ کرده اند در مقابل اجاره که «تملیک منفعت» است، با این حال گفته اند: مبیع میتواند جزئی باشد و میتواند کلی باشد، بنابراین مقصود از عین نمیتواند اصطلاح فلسفی باشد.

دوم، آنچه فقهاء در مقابل مثل و قیمت بکار میبرند؛ مثلاً میگویند: اگر مقصوب یا مقبوض به عقد فاسد باقی باشد باید عین آن را به مالک مسترد داشت و اگر تلف شده باشد باید مثل یا قیمت آن را بازگرداند. در اینجا مقصود از عین، خود شیء است در حالی که در ما نحن فیه نمیتواند مقصود این باشد؛ زیرا این معنی با عین در مقابل مثل و قیمت سازگار است نه با عین در مقابل منفعت.

سوم، عین در مقابل دین، یا اعم از دین و منفعت، مثلاً میگویند: مرهون باید عین باشد، و به همین اعتبار هم به آن، عین مرهونه گویند، یعنی دین یا منفعت را نمیتوان به رهن نهاد. این معنی هم در ما نحن فیه نمیتواند منظور باشد، و لذا با این که در مبیع عینیت اعتبار کرده اند با این حال، بیع کلی در ذمه را جایز دانسته اند. چهارم، احياناً عین در مقابل عقد و شخص بکار میرود مثلاً گفته میشود: حق گاهی به عین تعلق میگیرد گاهی به عقد و گاهی به شخص، مانند حق التحجیر، حق الخيار و حق القصاص، در ما نحن فیه کلمه عین به این معنی هم بکار نرفته است، زیرا عین به این معنی چه بسا منفعت و انتفاع را هم شامل بشود، یعنی: صحیح باشد در مورد اجاره و عاریه گفته شود: حق مستأجر و مستعیر به عین تعلق گرفته است نه به عقد یا شخص، در حالی که در ما نحن فیه عین در مقابل منفعت و انتفاع است. پنجم، چیزی که اگر در خارج موجود شود امری است مادی و قائم به خود، بطوری که کلی را هم شامل شود. به عبارت دیگر در عین به این معنی لازم نیست شیء در خارج وجود داشته باشد، لازم است در ظرف وجود امر مادی و قائم به خود باشد اعم از این که جزئی باشد یا کلی. مقصود از عین در تعبیر مسلک عین و یا

۱۰. در مورد معانی لغوی عین به کتابهای قاموس، صحاح و غیره رجوع شود.

تملیک عین در تعریف بیع همین معنی است، در مقابل منفعت، حق و غیره.

۲ - ملک منفعت، منفعت اسم مصدر است از مصدر نفع، و در لغت به معنای خیر، یا چیزی است که انسان به وسیله آن به مطلوب خویش دست خواهد یافت.<sup>۱۱</sup> برای این کلمه نمیتوان گفت اصطلاح خاصی وجود دارد، اما با دقت در موارد استعمال آن، مخصوصاً در باب اجاره و عاریه میتوان گفت: منفعت به خواصی گویند که به عین قائم است و موجب مالیت (ارزش) و یا ازدیاد مالیت آن میگردد، اعم از این که این خواص تکویناً برای شیء وجود داشته باشد مانند: سکنای خانه، پوشیدن جامه، مطالعه کتاب و غیره، و یا برای آن شیء جعل و اعتبار شده باشد، مانند بهره‌وری از اسکناس و سایر اوراق بهادار، بنابراین ملک منفعت مانند مالکیت منافع عین مستأجره در مورد عقد اجاره.

منفعت بر دو گونه است:

یک - منفعتی که بتدریج به وجود می‌آید و تا جزئی از آن از بین نرود جزء دیگر موجود نخواهد شد، مانند: سکنای خانه.

دو - منفعتی که آن هم بتدریج حاصل میشود ولی اجزاء آن باقی مانده و به یکدیگر میبوندند و بالاخره به صورت عین خارجی درمیآید مانند میوه درخت، شیر حیوان و غیره.

بطور معمولی قسم اول به طریق اجاره عین به دیگران تملیک میگردد. اما قسم دوم ممکن است به وسیله اجاره عین به ملکیت دیگران درآید، مثلاً: باغ یا حیوان برای تملک میوه یا شیر اجاره داده شود؛ و ممکن است پس از تبدل منفعت به صورت عین خارجی، عین به بیع و مانند آن به دیگران تملیک گردد.

۳ - ملک انتفاع، برای آگاهی از حقیقت ملک انتفاع که به آن حق انتفاع نیز گویند باید فهمید که انتفاع به چه چیز گویند، انتفاع که مصدر باب افتعال از ریشه نفع است؛ عبارت است از بدست آوردن و به تعبیر دیگر از قوه به فعل رساندن منفعت.

انتفاع از عین بر دو قسم است:

یکی، آن که موجب زوال و از بین رفتن خود عین گردد، مانند انتفاع از ماکولات و مشروبات. این قسم از انتفاع تملک آن جز از طریق تملیک یا اباحه

۱۱. به مصباح المنیر و غیره رجوع شود.

خود عین محقق نخواهد شد.

دیگر، آن که بر این گونه نیست، مانند انتفاع به سکونت در خانه، مطالعه کتاب و پوشیدن جامه و مانند اینها. این نوع از انتفاع را چنانکه ممکن است به طور غیرمستقیم از راه تملیک یا اباحه عین تملک نمود، یا از طریق تملیک یا اباحه منفعت مالک شد، ممکن است به طور مستقیم از راه عاریه، صلح و مانند آن خود انتفاع را به ملکیت درآورد. چه بسا حبس، سُکنی، عُمَری و رُقُبی هم از راههای همین قسم تملک انتفاع باشد.

سود بردن از عین از این لحاظ که به سود برنده قائم است انتفاع و از این جهت که به عین قائم است، منفعت نامیده میشود. اگر در باب اجاره میگویند مستأجر مالک منفعت است، منظور این است که مستأجر مالک حیثیتی است که به خود عین قائم است. و از آن در مثل خانه به سکنی. در مثل کتاب به قراءت تعبیر میشود، بدیهی است این معنی از معانی قابل انتقال به دیگری است و لذا فقهاء بر این عقیده اند که چنانچه مالک منع نکرده باشد مستأجر میتواند منفعتی را که خود به اجاره مالک شده است به دیگری واگذار کند چرا که او چیزی را مالک است که هیچ مانعی از انتقال آن به دیگری وجود ندارد. اما در باب عاریه امر بدین گونه نیست، مستعیر مالک منفعت نیست، مالک انتفاع است یعنی مالک حیثیتی است که به خود او قائم است و میتوان از آن به ساکنیت خانه یا مطالعه کتاب تعبیر نمود و چنین چیزی قابل انتقال به دیگری نمیباشد. آری، مالک مراتب بالاتر چنانکه خود مستقیماً میتواند انتفاع را تملیک کند میتواند این عمل را بوسیله مستعیر انجام دهد.

تقسیم دیگر:

در گذشته اشاره شد که از انواع ملکیت تنها دو نوع از آنها منشأ آثار حقوقی میباشند:

یکی، ملکیتی که خود امری است تکوینی و نیازی به اعتبار معتبر ندارد، و آن سلطنت انسان است بر خود و اعمال و دَمه خود، انسان میتواند خود را به اجاره یا غیر اجاره در اختیار دیگری نهد، عمل یا دَمه خود را با عوض یا بدون عوض به دیگری تملیک کند، عقلاء آن را پذیرفته و شارع هم از آن منع نفرموده است، بلکه بموجب ادله نسبه و سلف، اجاره افراد برای انجام اعمال، قاعده احترام عمل مؤمن (سببیت استیفاء عمل غیر برای ضمان) و ادله قصاص و دیات، شارع مقدس به

صراحت این سلطنت را مورد تأیید قرار داده است. بنابراین سلطنت مزبور با این که امری است حقیقی، موضوع آثار حقوقی بسیار قرار گرفته است. دیگر، ملکیت اعتباری که عقلاء بر مبنای مصالح جامعه اعتبار کرده و در حقیقت اعتبار همان ملک و جدّه فلسفی است. این نوع خود بر دو گونه است: ملکیت اولی و ملکیت ثانوی.

۱ - ملکیت اولی، ملکیتی است که ابتداءً بوجود آمده و به ملکیت اعتباری دیگری مسبوق نیست، مانند ملکیتی که از حیازت مباحات بدست آمده و به حکم عقلاء و امضاء شارع مقدّس بموجب قاعده متصدیه: «من حاز ملک»<sup>۱۲</sup> معتبر شناخته شده است، و بر فرض خدشه در سند روایات، میتوان در آن باب به سیره عقلاء به ضمیمه عدم ردع شارع از آن استفاده نمود. ملکیت اولی بر دو قسم است: اصلی و تبعی.

قسم اول (ملکیت اولی اصلی)، ملکیتی است که علاوه بر این که مسبوق به ملکیت دیگری نیست، بتبع ملکیت چیز دیگری هم بوجود نیامده است، مانند ملکیت آبی که از رودخانه برداشته شده است، یا چوبی که از جنگل به دست آمده، حیوانی که از صحرا شکار شده و نظیر اینها<sup>۱۳</sup>. ملکیت اولی اصلی به مواد اختصاص ندارد، صورهم ممکن است به ملکیت اولی اصلی مملوک گردند، مانند صورت میز یا صندلی که نجار یا آهنگر در چوب یا آهن بسدید آورده و مالک اولی اصلی آن میگردند.

این نوع مالکیت ممکن است در اثر حیازت بوجود آید، مانند مثالهای اول، و ممکن است در اثر عملی غیر از حیازت بوجود آید، مانند مثالهای دوم؛ و ممکن است از مجموع حیازت و عمل دیگر بوجود آید، مانند خاک و سنگی که حیازت شده و با آن

۱۲. قاعده متصدیه به قاعده‌ای گویند که خود بعنوان قاعده کلیه مدلول آیه و روایتی نیست، لیکن از ادله‌ای که در مواردی خاص وارد شده به ضمیمه قرائن و شواهد به دست می‌آید که حکم به مواردی خاص اختصاص ندارد، بلکه قاعده‌ای است کلی که در تمام موارد جریان دارد، مانند قاعده اتلاف و تسبیب. قاعده حیازت هم از همین قبیل است، مستند آن روایاتی است که غالباً از پیغمبر (ص) نقل شده و در بعضی از کتب شیعیه و اهل سنت ذکر شده است، از جمله روایت: «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَالٍ يُسْبِقُهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ حَقٌّ بِهِ (یافهوله)» آغاز احیاء موات مبسوط، مستدرک الوسائل ج ۳ باب اول احیاء موات ص ۱۴۹. (متن بی‌بهری ج ۲ ص ۱۴۲).

۱۳. در تملک به حیازت اختلاف شده است: بعضی مجرد حیازت را در آن کافی دانسته‌اند و گروهی علاوه بر آن قصد تملک را هم معتبر دانسته‌اند (به کتاب جواهر، بحث احیاء موات، مراجعه شود).

ظرف یا ساختمانی ساخته شده است، یا چوبی که از جنگل بدست آمده و با آن میز و صندلی ساخته شده است.

قسم دوم (ملکیت اولی تبعی)، ملکیتی است که ابتداءً پدید آمده لیکن بتبع ملکیت چیز دیگر، مانند ملکیت نتاج و ثمرات اموال که بتبع ملکیت اصول آنها به دست آمده است.

۲ - ملکیت ثانوی، و آن ملکیتی است که مسبوق به ملکیت شخص دیگری است، مانند آنچه به بیع، صلح، بخشش و غیره بدست آمده است. این قسم از ملکیت هم بر دو قسم است: قهری و اختیاری.

قسم اول (ملکیت ثانوی قهری)، ملکیتی است که در اثر ارث، وصیت و وقف<sup>۱۴</sup> بطور قهری و بدون اختیار برای انسان بوجود آمده.

قسم دوم (ملکیت ثانوی اختیاری)، ملکیتی است که مالک به اختیار خود آن را بدست آورده است، مانند آنچه انسان از راه بیع، صلح، اجاره بدست آورده است، بدیهی است در این صورت مشتری، متصالح و مستأجر مال را به اختیار و رضای خود مالک شده‌اند.

### فرق میان ملک و مال:

در گذشته تعریف ملک دانسته شد، و آن سلطنت اعتباریه کسی (مالک) است بر چیزی (مملوک). اکنون باید دانست مال چیست؟

مال چیزی است که به علت منافع واقعی یا اعتباری آن مورد رغبت عقلاء واقع شده و در مقابل آن چیزی از نقود و غیره میپردازند، مانند طعام، لباس، کتاب و غیره، که بعلمت این که انسان را سیر، از سرما و گرما محفوظ و به مطالعه بهره‌مند میسازند، مورد رغبت عقلاء واقع شده و احياناً برای به دست آوردن آن سرودست میشکنند. همینطور اسکناس که با این که منفعت واقعی ندارد با این حال به علت ارزشی که عقلاء به آن داده و ممکن است اموال واقعی بسیار با آن معاوضه کرد، مال محسوب میگردد.

ممکن است چیزی با این که دارای اوصاف مذکور است، به علت کثرت

۱۴. وصیت و وقف در صورتی از موجبات قهریه مالکیت اند که آنها را ایقاع بدانیم و یا لاقلاً در پاره‌ای از موارد، و الاً اگر عقد باشند بدیهی است که باید آنها را از موجبات اختیاری مالکیت دانست.



وجود از مالیت ساقط گردد، مانند آب در کنار رودخانه، سنگ در کوهستان و هوا در اکثر نقاط، به همین جهت بعضی از فقهاء برای اخراج این گونه امور، قید تنافس، یعنی رقابت و پیشدستی در راه بدست آوردن آن را در تعریف مال، افزوده‌اند.<sup>۱۵</sup> بنا بر این، مال چیزی است که بعلت شرائط خاص خود از نظر عقلاء دارای ارزش و اعتبار شده است، اعم از آن که به کسی اضافه داشته باشد یا نداشته باشد. اما ملک احاطه و تسلطی است که کسی بر چیزی دارد، اعم از آن که بالفعل دارای ارزش باشد یا نباشد، آری لازم است بالقوه دارای ارزش باشد؛ بنا بر این، نسبت میان مال و ملک عموم و خصوص من وجه است. مادهٔ اجتماع مانند خانه، اتومبیل، کتاب و غیره که هم ارزش دارند هم اضافه. مادهٔ افتراق از جانب ملک، مانند معادن طلا و نقره و بطور کلی همهٔ مباحات قبل از حیازت که ارزش دارند اما هنوز کسی بر آنها دست نیافته، مادهٔ افتراق از جانب مال، مانند دانه‌ای از گندم، هسته‌ای از خرما و پوسته‌ای از گردو که از آن کسی است ولی ارزش ندارند.

### فرق میان ملک و حق:

اگر حق را به «توانائی خاصی که گاهی به عین، گاهی به عقد و گاهی به شخص تعلق میگیرد» تعریف کنیم، مانند حق التحجیر، حق الخيار و حق القصاص، در این صورت گرچه موضوع حق در موارد مختلف یکی از سه چیز است که بدان اشارت رفت، ولی متعلق حق در تمام موارد عملی است که به یکی از این سه چیز تعلق گرفته است، کسی که حق التحجیر دارد زمین تحجیر شده را حق اولویت دارد احیا کند، ذوالخيار حق دارد عقد خیاری را فسخ کند، ولی دم حق دارد جانی را قصاص کند. در این صورت فرق میان ملک و حق بسیار روشن است، حق اعتباری است که همیشه به عملی که به عین یا شخص و یا عقد تعلق دارد متعلق است ولی ملک احاطه و سلطنتی است که حقیقهٔ به خود عین یا منفعت و یا عمل تعلق میگیرد: مشتری مالک خود عین، مستأجر مالک خود منفعت و مستعیر مالک انتفاع میباشد. اما اگر برای حق به اصطلاح خاصی قائل نباشیم و معتقد باشیم که هر چیز که دارای نحوی از ثبوت و تحقق است حق است اعم از آن که تحقق و ثبوت آن حقیقی باشد یا اعتباری — چنانکه همین حق است — در این صورت احکام هم که دارای

وجود اعتباری‌اند از مصادیق حق محسوب خواهند شد. بنا بر این ملکیت هم که یکی از احکام وضعیه است چنانکه عنقریب به آن اشاره خواهد شد بی‌شک یکی از مصادیق حق خواهد بود.

### ملکیت حکمی است وضعی:

احکام شرعیه که همان اعتبارات مجعوله شرعی‌اند، اگر بطور مستقیم و بلاواسطه به فعل یا به ترک مکلف تعلق داشته باشند بنحو وجوب، یا حرمت، یا استحباب، یا کراهت، و یا اباحه، احکام تکلیفیه نامیده می‌شود. و در غیر این صورت وضعیه، مانند سببیت، شرطیت، مانعیت و غیرها، ملکیت از همین دسته احکام می‌باشد. در این که تعداد احکام وضعیه به عددی محصور است: سه، پنج، هفت و غیره یا به عددی محصور نیست، مورد گفتگو است؛ حق این است که به عددی محصور نیست، چه این که طهارت، نجاست، زوجیت، حریت، رقیت، ضمان و غیره هم از احکام وضعیه است در حالی که از تعداد محصور نیست.

و نیز در این که احکام وضعیه در قبال احکام تکلیفیه احکام مستقلی هستند یا این که مجعول مستقل، احکام تکلیفیه‌اند و احکام وضعیه از آنها انتزاع شده‌اند اختلاف است و حق این است که چنانکه ممکن است احکام وضعیه تابع احکام تکلیفیه باشند، مانند جزئیت، شرطیت و مانعیت مکلف به، ممکن است احکام تکلیفیه تابع احکام وضعیه باشند، مانند شرطیت، سببیت، مانعیت تکلیف، بالاخره این امکان هم وجود دارد که احکام وضعیه هم مانند احکام تکلیفیه تابع مجعولات مستقلی باشند، مانند حجیت، ولایت، قضاوت، نیابت، حریت، رقیت، زوجیت و غیرها. ملکیت هم از همین قبیل احکام وضعیه است.

### اشاره‌ای به برخی از تقسیمات ملکیت:

برای ملکیت به اعتبارات مختلف تقسیماتی است که اکنون به مهمترین آنها اشاره می‌شود. ضمناً چون ملک رابطه‌ای بین مالک و مملوک، یعنی مال است، لذا در این تقسیمات برخی از تقسیمات مال هم به عنوان تقسیم ملک ذکر می‌گردد.

### ۱- تقسیم ملک به اعتبار مالک

ملک به اعتبار مالک دارای چند قسم است:

۱. ملک شخصی. و آن ملکی است که مالک آن فرد به خصوصی باشد، مانند خانه‌ای که فرضاً به خصوص زید تعلق دارد.
۲. ملک خاص. چنانچه مالک، یک یا چند فرد به خصوص باشد، ملک خاص نام دارد، مانند مثال بالا، یا صورتی که چند نفر در ملکی شرکت داشته باشند. بنابراین، ملک خاص اعم از ملک شخصی است.
۳. ملک عام. چنانچه مالک عنوان کلی باشد، در این صورت ملکیت را ملکیت عمومی گویند مانند ملکیت حقوق واجبه برای کلی سادات و فقراء، در این قسم ممکن است عنوان کلی منحصر در افراد معدودی باشد مانند وقف بر فرزندان، و ممکن است منحصر نباشد مانند مثال اول. و حتی ممکن است مالک کلیه مسلمین باشد مانند ملکیت اراضی مفتوح‌العنوه برای قاطبه مسلمین. در این صورت ملک در اختیار ولی مسلمین قرار دارد و عائدات آن را در مصالح مسلمین صرف مینماید.
۴. ملک جهت. چنانچه مالک اشخاص حقیقی نباشد بلکه چیزهایی باشد که در راه صلاح مسلمانان به کار میرود مانند مساجد، بیمارستانها، پلها، راهها، مشرفه و غیرها، در این صورت ملک را ملک جهت گویند. بدیهی است در این صورت نیز ملک در اختیار متولیان، ناظران و مدیران قرار میگیرد تا آن را در راه مصلحت جهات صرف نمایند.

## ۲ - تقسیم ملک به اعتبار نوع مال مملوک

ملک از لحاظ مال مملوک بر دو قسم است: مثلی، قیمی.

۱. مثلی به مالی گویند که دارای افراد بسیاری است که از لحاظ خصوصیات جنسی، نوعی و صنفی برابرند، مانند کتاب چاپی، حبوبات، پارچه‌های ماشینی و غیره. چنین مالی چنانچه تحت‌بند مضمونه قرار گیرد، ضامن در صورت بقا عین مکلف است خود عین را به مالک مسترد دارد و در صورت تلف ضامن است مثل آن را به مالک برگرداند.

۲. قیمی، و آن مالی است که دارای خصوصیات مثلی نیست، مانند جواهرات، چون عقیق و فیروزه و نیز مانند نسخه‌های خطی کتب و نظیر اینها، چنین مالی را پس از تلف، ضامن باید قیمت آن را پرداخت کند.
- مثلی و قیمی دارای احکام بسیاری است که اکنون مجال بحث آن نیست. طالبان میتوانند به مقاله این جانب در «مقبوض به عقد فاسد» مراجعه نمایند.

### ۳ - تقسیم ملک از لحاظ وحدت و تعدد مالک

ملک از لحاظ وحدت مالک و تعدد آن بر چند قسم است:

۱. ملک مختص. چنانچه مالکیت به فردی اختصاص داشته باشد، ملک، مختص نام دارد و در چنین ملکی در صورت عدم وجود مانع، مالک میتواند هر نوع تصرف مشروعی در آن بنماید.

۲. ملک مشترک. چنانچه مالکیت بین چند نفر مشترک باشد، ملک، مشترک نام دارد و در این صورت هیچکدام از مالکان نمیتوانند بدون اذن دیگران در ملک تصرفی بنمایند. و چنین ملکی را مشاع نیز گویند. بدیهی است منظور صرف مجاورت املاک نیست، منظور این است که مالکیت باین نحو باشد که هر چقدر ملک را تجزیه کنیم باز هر جزء بین مالکان اشتراک دارد.

۳. ملک مفروز (یا ملک مفرز) چنانچه مالکان، ملک مشترک را به اختیار خود یا بر حسب ضرورتی شرعی میان خود تقسیم کنند، ملک، مفروز نام دارد و در این فرض مانند مالی که از اصل مختص است هر کدام بدون نیاز به اذن دیگران میتوانند هر نوع تصرفی که میخواهند در سهم خود بنمایند.

### ۴ - تقسیم ملک به اعتبار قابلیت نقل

ملک از لحاظ قابلیت و عدم قابلیت نقل بر دو قسم است: منقول و غیر منقول.

۱. منقول ملکی را گویند که میتوان آن را (مال مملوک را) از محلی به محل دیگر نقل داد مانند کتاب، لباس، حبوب، و غیرها.

۲. غیر منقول برخلاف آن است مانند اراضی، بناها و نظیر آنها.

غیر منقول بر دو قسم است: غیر منقول ذاتی و غیر منقول تبعی. غیر منقول ذاتی تنها اراضی است، و غیر منقول تبعی چیزهایی است که به یک واسطه یا بیشتر به تبع اراضی نمیتوان آنها را نقل داد، مانند ابنیه، اشجار و درها و قفسه‌های داخل بناها.

منقول و غیر منقول در پاره‌ای از احکام با یکدیگر اختلاف دارند، مثلاً در مورد قبض - که در پاره‌ای از معاملات چون بیوع مستعارفه واجب، و از احکام مرتب بر عقد، و تخلف از آن موجب خیار است، و در پاره‌ای از معاملات هم چون صرف و سلم شرط صحت معامله است - چنانچه متاع مورد معامله غیر منقول باشد

فقهاء تسالم کرده‌اند که قبض آن به تخلیه یعنی به رفع موانع استیلاء مالک است، و چنانچه منقول باشد بعضی قبض را به نقل، و بعضی دیگر به کیل و وزن و شمارش، بعضی هم به تحویل و غیر ذلک دانسته‌اند. و چه بسا قول صحیح این است که قبض در همه موارد، تحت استیلاء مالک درآمدن متاع است.<sup>۱۶</sup>

بر مبنای اختلاف در ماهیت قبض چه بسا در بعضی از مسائلی که قبض در آنها تأثیر دارد مانند قاعده تلف میبع قبل از قبض، خیار تأخیر و نظیر اینها، حکم مختلف میشود، مثلاً: چنانچه خانه فروخته شده پس از تخلیه منهدم گردد، بموجب قاعده تلف به عهده مشتری خواهد بود ولو هنوز آن را به تصرف درنیاورده باشد، چرا که تخلیه محقق شده است، برخلاف مثل کتاب، جامه و غیره.

#### ۵ - تقسیم ملک از لحاظ سنخ انتفاع

ملک از لحاظ سنخ انتفاع به مملوک بر دو قسم است: گاهی انتفاع به آن موجب زوال عین است، مانند ماکولات و مشروبات، و گاهی چنین نیست، مانند خانه و کتاب که انتفاع به آنها موجب از بین رفتن خود عین نیست.

در قسم اول، تصرفاتی از قبیل اجاره، عاریه صحیح نمیشود، چرا که در این نوع تصرفات، شرط است که انتفاع، موجب زوال عین نگردد، اما در قسم دوم هر نوع تصرفی در آن جایز می‌باشد.<sup>۱۷</sup>

#### ۶ - تقسیم ملک از لحاظ علم و جهل به مالک یا مقدار مملوک

ملک از لحاظ علم و جهل متصرف به مالک یا مقدار آن بر چند قسم است، اینک به مهمترین اقسام و احکام آن اشاره میگردد:

۱. آن که هم مالک آن معلوم است و هم مقدار آن، بدیهی است در این صورت متصرف باید آن را به مالکش مسترد دارد.

۲. آن که مالک معلوم است ولی مقدار ملک او معلوم نیست، در این صورت متصرف باید با مالک صلح کند، چنانچه راضی نشد، متصرف میتواند به پرداخت حداقل (قدر متیقن) قناعت کند، چنانچه مالک نپذیرفت به حاکم رجوع میکند تا وی را بر قبول اجبار کند.

۳. مقدار ملک غیر معلوم است ولی مالک آن معلوم نیست، در این صورت از

۱۶. کتب فقهی، مخصوصاً مکاسب، بحث قبضی.

۱۷. کتب فقهی، مخصوصاً جواهر، اجاره و عاریه، شرط عین مورد عقد.

جانب او صدقه میدهد، بهتر است این صدقه با اذن حاکم باشد.  
 ۴. نه مالک معلوم است و نه مقدار ملک، در این صورت باید خمس مال را به مستحق خمس بپردازد تا بقیه بر وی حلال گردد.

۵. مقدار مال معلوم است ولی ملک بین چند نفر مشتبه است، در این صورت چنانچه امکان داشته باشد بهتر است که رضایت همه افراد را که احتمال مالکیت آنان می‌رود جلب کند، و چنانچه امکان نداشته باشد با قرعه مالک را از بین جماعت تعیین میکند. همچنین است حکم در صورتی که مقدار مال مجهول باشد. اما در صورتی که مالک را اصلاً نمیشناسد و یا بین جماعتی غیر محصور مشتبه است حکم همان است که در قسم سوم ذکر شد.<sup>۱۸</sup>

۷ - تقسیم ملک از لحاظ تعلق و عدم تعلق حق دیگران به آن  
 ملک از لحاظ تعلق و عدم تعلق حق دیگران به آن بر دو قسم است: ملک طلق و غیرطلق.

۱. ملک طلق، ملکی را گویند که حق دیگری به آن تعلق نگرفته باشد در این صورت تملیک آن نیاز به اذن و اجازه خاص شارع یا صاحب حق ندارد، مانند غالب املاک.

۲. ملک غیرطلق، ملکی را گویند که حق دیگری به آن تعلق گرفته باشد، مانند عین مرهونه، عین موقوفه که حق مرتهن و بطون متأخره به آن تعلق گرفته است، لذا بیع عین مرهونه بر اذن یا اجازه مرتهن متوقف میباشد چنانکه بیع عین موقوفه جز با تجویز خاص شارع جائز نمیشود.<sup>۱۹</sup>

### موجبات تملک

تملک مصدر باب تفاعل و به معنای قبول مالکیت است. در گذشته دانسته شد که مالکیت بر دو قسم است: قهری و اختیاری. بنابراین موجبات تملک هم بر دو قسم است: موجبات تملک قهری و موجبات تملک اختیاری.  
 قسم اول:

تملک قهری، مالک شدن است که در مورد آن، شخص بدون آنکه قصد

۱۸. در این باره رجوع شود به: عروة الوثقی، خمس مال مختلط به حرام، مستمسک، ج ۶، خمس مال مختلط به حرام، منهاج آیه الله خوئی، ج ۱ خمس مال مختلط به حرام.

۱۹. مکاسب، آغاز شروط عوضین.

مالکیت داشته باشد مالک چیزی می‌گردد. برای مالکیت قهری در فقه اسلام موجباتی است که به اهم آن اشاره می‌گردد:

۱- ارث. وارث بمجرد موت مورث بدون اینکه قصد مالکیت داشته باشد مالک ترکه متوفی می‌گردد.

۲- وصیت تملیکی. این قسم از وصیت گرچه بنا بر عقیده مشهور فقهاء جزء عقود است و بموجب قاعده «العقود تابعة للقصد» عقد، بدون قصد طرفین تحقق نخواهد یافت و در این صورت باید آن را از موجبات اختیاری تملک به حساب آورد، ولی برخی از فقهاء وصیت تملیکی را خصوصاً در مورد وصیت بر جهات و مصالح عمومی (وصیت برای شخصیت‌های حقوقی) ایقاع دانسته و در آن، قصد و رضای موصی له را اعتبار نکرده‌اند.<sup>۲۰</sup> در این صورت باید آن را از موجبات تملک قهری محسوب داشت. آری از طرف موصی - اعم از آنکه وصیت تملیکی را عقد بدانیم یا ایقاع - تملیک، اختیاری است. به عبارت کوتاه: وصیت تملیکی بنا بر این که ایقاع باشد تملیکی است اختیاری و تملکی است قهری.

۳- وقف خاص. نیز بنا بر این که مطلقاً و یا لاقلاً در مواردی خاص ایقاع باشد<sup>۲۱</sup>، مانند وصیت تملیکی از طرف واقف تملیکی است اختیاری، اما از طرف موقوف علیه چون تملک را قصد نکرده است تملکی است قهری.

۴- شرط تملک اجنبی بنحو شرط نتیجه نیز از موجبات تملک قهری شخص اجنبی است، مثلاً اگر زید به عمرو خانه‌ای بفروشد و ضمن عقد شرط کند که شخص دیگری مالک کتاب عمرو شود در این صورت مشروط له با این که قصد مالکیت کتاب عمرو نکرده است مالک کتاب او می‌گردد.<sup>۲۲</sup>

۵، ۶، ۷.... - موجبات دیگری برای تملک قهری وجود دارد که به طور اجمال به برخی اشاره میشود از جمله: اخذ به شفعه، نسبت به تملک ثمن: اگر زید و عمرو در خانه‌ای شریک باشند، و زید سهم خود را بدون این که با عمرو در میان بگذارد به شخص ثالثی بفروشد در این صورت چنانچه عمرو حق شفعه خود را اعمال کند، سهم زید از مشتری به او منتقل، و مشتری قهراً مالک ثمن می‌گردد، اصطیاد، احیاء موات، حیازت مباحات نیز چنانچه قصد تملک در به وجود آمدن

۲۰. عروة الوثقی، آغاز وصیت، مصباح الفقاهه ج ۲ ص ۷.

۲۱. مصباح الفقاهه، ج ۲، ص ۷، شرح لمعه، وقف.

۲۲. مکاسب شیخ انصاری، خیارات، شروط اقسام شرط.

ملک به وسیله آنها معتبر نباشد<sup>۲۳</sup>، از موجباتی است که احیاناً در مورد آنها به طور مستقیم قصد مالکیت نشده است، مگر این که گفته شود: قصد خود این افعال به طور غیرمستقیم قصد تملک است، و همین برای اختیاری بودن کافی است.

قسم دوم:

تملک اختیاری یعنی مالک شدن چیزی با قصد تملک بسر دو قسم است: عقدی و غیرعقدی.

۱- تملک اختیاری غیرعقدی مانند اصطیاد حیوانات غیر اهلی، احیاء موات و حیازت مباحات بنا بر اعتبار قصد تملک<sup>۲۴</sup>، و یا لزوم قصد خود این افعال. همچنین تملک سهم شریک بوسیله اعمال حق شفعه، عمل مؤمن بدون قصد تبرع و موارد بسیار دیگر.

۲- تملک اختیاری عقدی که اهم انواع تملک است دارای اقسامی است که پس از ذکر مقدمه‌ای به مهمترین آنها اشاره میشود:

مقدمه - عومات و اطلاعات صحت عقد و تجارت مانند اوفوا بالعقود<sup>۲۵</sup> و تجارة عن تراض<sup>۲۶</sup>، و نظیر آن، چنانکه شامل عقود معینه یعنی: عقودی که در زمان نزول این ادله وجود داشته‌اند میشود شامل عقودی که در ازمنه متأخره حادث شده یا میشوند نیز میگردد، بنا بر این چنانکه شامل مثل بیع، صلح، اجاره و غیره میشود، شامل مثل بیمه، بعضی از انواع ضمان و حواله که در این ازمنه بوجود آمده‌اند نیز میگردد، در این صورت وجهی برای حصر اسباب تملک به عقود خاص وجود ندارد. در عین حال مناسب است به بعضی از مهمترین موجبات معروف تملک عقدی فهرست‌وار اشاره شود:

چنانکه قبلاً اشاره شد این گونه از عقود را میتوان بر سه بخش تقسیم نمود: موجبات تملک عین، موجبات تملک منفعت و موجبات تملک انتفاع.

قسم اول، خود بر سه قسم است: آنچه منحصرأ مفید تملک عین است، آنچه اعم از آن است، و بالاخره آنچه هدف آن چیز دیگری است ولی نتیجه مالکیت عین هم از آن استنتاج میگردد. اینک مصادیق این قسم با اشاره به هر یک از سه دسته:

۲۳. مصباح الفقاهه، ج ۲، ص ۷.

۲۴. شرح لعمه و جواهر، صید و احیاء موات.

۲۵. سوره مائده آیه ۱.

۲۶. سوره نساء، آیه ۲۹.



۱ - مهمترین و معروفترین عقدی که بطور مستقیم مفید تملیک و تملک عین است عقد بیع است. این عقد گرچه در طرف ثمن مشروط به عین بودن نمیشد ولی در طرف مثنی (مبیع) عین بودن آن تقریباً مورد اتفاق شیعه امامیه است بطوری که بسیاری از دانشمندان در تعریف بیع این معنی را به روشنی اخذ کرده‌اند. این عقد را از لحاظ نفس عقد، متعاقدين و عوضین به شروطی مشروط دانسته‌اند از قبیل لفظ، عربیت، ماضویت و غیره، ولی چون غالباً مبتنی بر دلیل معتبر نمیشد، لذا بموجب اطلاق ادله صحت، میتوان شرطیت امور مورد اشاره را رفع نمود.

۲ - هبه و صدقه نیز از موجبات تملیک و تملک عین است، نهایت این که علاوه بر ایجاب و قبول، قبض هم در صحت هبه و صدقه شرط میباشد.<sup>۲۷</sup>

۳ - قرض هم موجب تملک عین مقترضه است. صحت این عقد هم مانند هبه و صدقه به قبض مشروط میباشد.<sup>۲۸</sup>

۴ - وقف خاص هم، گرچه بعضی در عقد بودن آن تشکیک کرده‌اند، ولی مشهور آن را عقد مفید تملیک عین دانسته‌اند، نهایت این که این ملکیت، یک نحو ملکیت خاصی است که مالک نمیتواند در آن هرگونه تصرفی را بنماید، صحت یا لزوم این عقد هم به قبض مشروط میباشد.<sup>۲۹</sup>

۵، ۶، ۷ - عقدهای مضاربه، مزارعه و مساقات نیز موجب تملک اختیاری عامل است حصهٔ مشاعی را که از سود، محصول کشاورزی و ثمرات باغ در ضمن عقد شرط کرده‌اند. سود محصول و ثمرات ولو به اعتباری از منافع است ولی چنانکه قبلاً اشاره شد این منافع بتدریج به اعیان تبدیل میگردد.

۸ - صلح، از این عقد میتوان نتیجهٔ جمیع عقود را استنتاج نمود، لذا شیخ طوسی علیه الرحمه این عقد را عقد مستقل ندانسته بلکه آن را فرع بیع، هبه، اجاره، عاریه و ابراء شمرده است. حق این است که استنتاج نتایج عقود دلیل بر فرعیت نیست.<sup>۳۰</sup> آنچه در این عقد انشاء میشود، سازش و تسالم است، و این غیر از چیزی است که در سایر عقود انشاء میشود، بنابراین عقدی است مستقل ولو نتیجهٔ سایر عقود را بدهد، و از جملهٔ نتایجی که از این عقد استنتاج میشود همان تملیک و

۲۷. شرح لمعه، عطیه: صدقه و هبه.

۲۸. شرح لمعه، دین، قرض.

۲۹. لمعه و شرح آن، اوایل وقف.

۳۰. لمعه و شرح آن، آغاز صلح، شرح: و هو اصل فی نفسه.

تملك عين است.

۹ - وصیت تملیکی. چنانکه قبلاً اشاره شد بعضی از فقهاء در عقد بودن وصیت تملیکی تشکیک کرده اند، ولی بدون شک مشهور بر این عقیده اند که وصیت تملیکی عقد است، و اثر آن گاهی عین، گاهی تملك منفعت و گاهی تملك انتفاع است، بنابراین یکی از آثارى که غالباً بر این عقد مترتب است مالکیت عین برای موصی له است.

۱۰ - برخی از عقود هست که منظور اصلی از آنها تملیک و تملك چیزی نیست ولی بدون شک احیاناً این اثر بر آنها مترتب میگردد، از جمله عقد نکاح که منظور اصلی از آن به وجود آمدن علقهٔ زوجیت است لیکن چنانچه عینی از اعیان مهر قرار داده شود به مجرد تحقق عقد، زوجه مالک آن عین میگردد، نهایت این مالکیت، مالکیتی است متزلزل، هنگامی استقرار مییابد که دخول محقق گردد. یا شوهر مرتد فطری شود، و یا یکی از آنها بمیرند.<sup>۳۱</sup> و اگر زوج قبل از دخول زوجه را طلاق دهد مالکیت زوجه نسبت به مهر، تنها نسبت به نصف استقرار مییابد و نصف دیگر به ملکیت زوج بر میگردد.<sup>۳۲</sup>

۱۱ - سبق و رمایه نیز از عقودى است که منظور اصلی از آن مالکیت عین نیست ولی بدون شک چنانچه سبق تحقق پذیرد، بر حسب اشتراط، سابق مالک عینی میگردد که در عقد حق السبق قرار داده شده است.

۱۲ و ۱۳ - در اجاره و جعاله نیز منظور اصلی تملیک منفعت یا عمل است، ولی چنانچه عینی از اعیان به عنوان مال الاجاره یا جعل تعیین شود مستأجر، اجیر و عامل، بمجرد تحقق عقد یا پس از انجام عمل مورد عقد، مالک آن عین میگرددند.

اشاره‌ای پایانی:

در پایان، اشاره به این نکته ضرورت دارد که بحث ملکیت، بر مسائل بسیار دیگری نیز مشتمل است که به علت ضیق مجال از ذکر آنها خودداری میشود مانند اصل عدم ملکیت، قاعدهٔ من ملک شیئاً ملک الاقرار به، ملک در مورد اعیان ملک عین است یا ملک انتفاع؟ ملک امام (ع): انقال، سهم امام، فیه، غنائم و غیرها. تنها به این نکته اشاره میشود که ملک امام (ع) بر چند گونه است: ملک شخصی، مانند آنچه از طریق بیع، صلح، ارث و غیره به دست آورده است، بدیهی است در این نوع

ملک چون دیگران هر نوع تصرفی میتواند بکند، و در صورت وفات به ورثه او منتقل میگردد. ملک امام (ع) بمعنای مقام رهبری. این نوع ملک پس از وفات امام به امام دیگر منتقل میشود ولو فرضاً وارث امام قبل نباشد و در زمان غیبت تحت اختیار دولت اسلامی است، مانند انفال و غیرها. ملک عموم، که امام از باب ولایت در آن تصرف میکند. این نوع هم تحت اختیار حکومت اسلامی است و در مصالح مسلمین صرف میشود.

در اینجا تذکر این نکته بجاست که موجبات دیگری نیز اعم از عقد و غیر عقد وجود دارد که ممکن است بوسیله آنها اعیان تملک گردد، ولی به علت قلت فائده و نیز برهیز از اطالة کلام از ذکر آنها در اینجا خودداری میگردد، از قبیل تقسیم غنائم جنگی، عقد جزیه و غیرها.

قسم دوم - عقودی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم موجب تملک اختیاری منافع است فهرست وار عبارت است از: عقد اجاره، عقد جعاله، سکنی، عمری (رقبی) حبس (در صورتی که سه موجب اخیر را موجب تملک منفعت بدانیم) صلح منفعت، وصیت به منافع، نکاح در صورتی که منفعتی صدق قرار داده شود، سبق ورمایه در صورتی که منفعتی عوض قرار داده شود، و نظیر اینها.

قسم سوم - عقودی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم سبب تملیک انتفاع است فهرست وار عبارت است از: عاریه، صلح بر انتفاع، وصیت به حق انتفاع، نکاهی که صدق آن حق انتفاع است، سکنی، عمری (رقبی) حبس بسنابر قسول مشهور، و نظیر اینها.